

گریه بر مزار استاد

در سنه ست و خمسمائه (۵۰۶ هجری قمری) بشهر بلخ در کوی برده فروشان در سرای امیر بو سعد جره خواجه امام عمر خیام و خواجه مظفر اسفزاری نزول کرده بودند و من بدان خدمت پیوسته در میان مجلس عشرت از حجه الحق عمر شنودم که گفت گور من در موضعی باشد که هر سال دو بار بر من درختان گل فشان کنند مرا این سخن مستحیل (غیرممکن) نمود دانستم که خیومی سخن گزاف نگوید چون در سنه ثلثین و خمسمائه (۵۳۰ هجری قمری) بنیشابور شدم و چند سال بود تا آن بزرگ روی در نقاب خاک کشیده بود و عالم سفلی از او یتیم مانده او را بر من حق استادی بود آدینه بزیارت او رفتم و یکی را با خود بردم تا خاک او بمن نماید مرا بگورستان حمیره بیرون آورد بر دشت چپ گشتم در پائین دیوار باغی خاک اوست و درختان امرود و زردالود سر از این باغ بیرون کرد و چندان برگ شکوفه بر خاک او ریخته بود که خاکش در زیر گل پنهان شده بود مرا یاد آمد ان حکایت که از او بشهر بلخ شنیده بودم گریه بر من افتاد که در بسیط عالم و اقطار ربع مسکون او را بهیچ جای نظیری نمیدیدم ایزد تبارک و تعالی جای او در جنان کناد بمنه و کرمه.^۱

۱. ابوالحسن نظام الدین احمد عروضی سمرقندی . چهار مقاله